

کتابخانه
شورای
مجلس

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

۱۴۱۳۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: محمد باقر خاکی - تصوف و اخلاق

مؤلف

مترجم

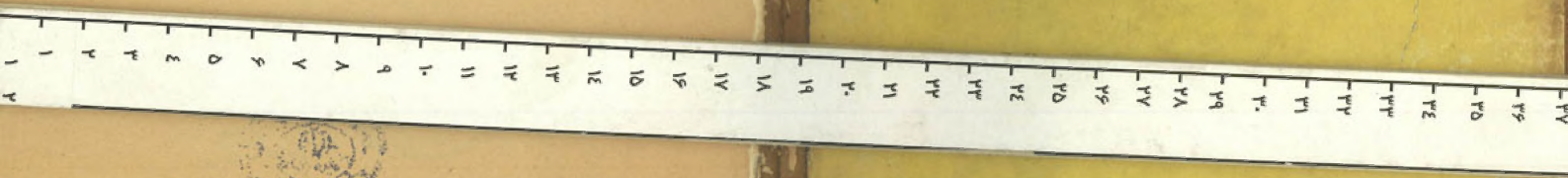
موضوع

شماره قفسه ۱۵۹۵



شماره ثبت کتاب

۹۰۷۱۸





۱
۱
۸
۸
۳
۹
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۹۸
۶۸
۸۸
۷۸

۱۴۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه کتب خطی و چاپی
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۵۱۹۵
شماره ثبت کتاب	۹۰۷۱۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی



۱۴۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب مجسمه امام الخيام	
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۵۹۵
شماره ثبت کتاب	۹۰۷۱۸

کتاب صراط النجاة جزء الخامس

[illegible]

10190
9.VII

A circular library stamp in blue ink. The outer ring contains the text "کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران" (National Library of the Islamic Republic of Iran) at the top and "تاسیس ۱۳۵۷" (Established 1357) at the bottom. The center features a stylized emblem of a book and a quill, with the text "کتابخانه ملی" (National Library) written below it.

امام حسن عجل الله فرجه

۱۳۲۰

حقق عبد الواح
 شيخه
 شيخه
 الشيخ

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the list or a separate entry, written on a separate line.

این کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام است
که در آنجا که در این کتاب است
که در آنجا که در این کتاب است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الواحد القهار شانه الاضداد والانداد والقدم المشرع بقول اولاد
والاولاد تعالى عما يقولون هل الرل والاحاد والصلوة على محمد سيد الموحدين
المخلصين من الزهاد والوعظه من الان الى يوم الميعاد چنین گوید بقر
عباد الله الغنى بمجاهد من محقق المجلس الاصفى که این رساله است در بیان ترجمه حدیث
شریف که اعلیٰ سوال کرده از حضرت امیر المؤمنین (ع) و معنی واحد و یگانه بودن حق تعالی
و انحضرت جواب فرمادند آنچه متعلق بود بتوحید و مقدمه آن در بیان صفات
ثبوتیه و سلطیه و سایر مایهات و با عقل و ادراک و یدلایچه را که متعلق است باشیات
صانع از حکمت و عدل و بعضی از مسائل و عقاید و بیان مذهب جبریه و قدریه و اشعری
و معتزله و در باب قویه و کناهان و اخوانانیت سید هم بدها شاعشره کثر هم الله
امثالهم و از اینجا رفهرست مرتبی که و انید و مستحق دانید بصله النجاه و الله الحق
و التداد و عمننا الله و یا که عن الشکوک و الاتحاد و هو حسی و نعم الوکیل
در بیان ترجمه حدیث بسند معتبر و نفوس است که روزی در جنگ جمل بان حریف بود که
در میان آن حضرت امیر المؤمنین (ع) و عایشه طاعیه بر فاقه طلحه و زبیر واقع شد
در برهه اعرابی و در حالت کراهت و در هنگام قتال و جدال بخندمت اجلالت انحضرت آمد
و عرض نمود که یا امیر المؤمنین (ع) ایامیکونی که الله تعالی واحد است و غیر از اعلیٰ آن بود
که تحقیق نماید که معنی واحد چه چیز است اصحاب حضرت دوا علی که در ندکه این حاجت
سوال است که همه کس را و جناب آن حضرت برایشان خواست حضرت فرمودند

که بکند

که بکند اید و راه چه خواهد بود و الا که مطلب اعلیٰ همین مطلب است که ما این قوم داریم و این
ما این جنات است که ایشان از بهشت اعلیٰ که و انید و مستحق دانید بصله النجاه و الله الحق
که اعلیٰ علی و احدی نه معنی دارد اطلاق نتوان کرد بر جناب اقدس الرحمن و معنی یگانگی و یگانگی
انچه اطلاق بل حضرت جابر بن عبد الله است که بفرموده و احدی نه باشد زیرا که چیزی که
ثانی نباشد واحد نیست و این معنی که کافر میخوانند جمع است میگوید ان الله ثالث ثلثه یعنی خداوند
عالمی است این سه خداست این جماعت فطریه اند که نمایند خدا و عیسی و محمد و در اینجا این
عبادت را معنی بسیار گفته اند و انکه واحد را عدد و بعدی یک است واحد یک است و یکم را در
اطلاق یک است که دوم داشته باشد و چون حق سبحانه و تعالی را نظیر نیست که یک باشد و احدی
معنی بود اطلاق نمودن جابر نباشد و احدی که بر جناب اقدس الرحمن است واحد بر جمیع القوم است
معنی و غیر این را بعضی متخلفان تا قایل و استیجاب و شد و شما انید که هر چه در این
توان کرد و بیانا اقدس را در هیچ وجه متصور و نمیوان کرد و انکه واحد که بر جناب اقدس اورا اطلاق نموده
که اکثر متقاتلند در اختلاف خوار و ذلیل که واجب الوجود و علمت قدرت است و شایسته است
و جبر است و ادوات موجود است همه یکدنا است یک معنی و خلاف غیر این را چو و جندا و غیر این
است چنانکه زات معلوم و لیس احدی نیست خدا و نیز معلوم و لیس احدی نیست هم مافا الحکیم
احد او شما را از معزول حدیث شما را از بخندل ان حدیث که عقل و اندوه هم
و ان حدیث که حشر باشد و هم نمی بیند که همین تصور وحدت الهی میماند و ایه خدا را بر سر آورد
و در جهت این جهات و توفیر میدهد و چگونه خدا را شایسته خدا باشد و در احاطه معترف بسیار است
سید المصلین و انما طاهرین صلوات الله علیه و انچه که هر که را در خواطر چرخا عظیم بهم
و قوت و اهر چنین فراموشی و ختم بر شفا و شفا و سوسناید که خدا را که از دیده و یا سلیچ
سپا نداید و جهت این جهات است که بگویند با الله و بگوید و لا حول و لا قوة الا بالله العلیان و بگوید
بر طرف شوق و اعتقاد و ایمان قائم میشود و در حدیث دیگر وارد شده که هر چند چیزی را بخواهد
او سید الا الا که بگوید بر طرف میشود و در روایات سنو ان حضرت شام بخدا و صلوات الله

اودون ملاحظه امر خارج وعلی بودن اود خارج واجبست و اود واجب الوجود کونید یا انکه خلق
اود واجبست بودن اود متعین بر کمالی هم برساند موجود میشود و الا عدم خرابه بود و اود
ممكن الوجود کونید یا انکه نظر نبات اود بودن اود نیست و اول متعین الوجود کونید پس کونیم که شک
کرد ظاهر موجود است هستند اگر مجموع موجودات متعین و نباتات باشد و واجب الوجودی و نبات
نباشد پس مردود با هم که ملاحظه کونیم نیز که بعضی اندو عدم بر مجموع آنها واجبست و هم درین حالت
که موجود شود بر یک ترجیح بلا مرجع لازم میاید و این شکی نیست و اضافه نماید که موجود شدن بر یک
برهمنیت که چیزی که موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که حاجت او نکند
باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود موجود است البته و اگر کونید هر یک از این
علت دیگری است الی آخر تا به علت مجموع علی اثر است کونیم هر یک از این وجود علت واجبست
و وجودش را عدم اولیای جمیع علتش نکند هرگاه واجبست پس ترجیح بلا مرجع لازم **اید** **لیله**
انکه بعضی از محققین گفته اند که اگر ایزد محسوسات فاذه علم میکرد و معقولات نیز مستود
از برای انکه خالق عاده که این عدد کثیرا از تفاوتی مشرق تا مغرب اتفاق کشد کذب و صدق یا
در حسن و قبح و چیزی و هر خط کشد یک جمیع انبیا و اولیا و عقلا و انایان و اکثر کما و جمود کما
انام اتفاق کرده اند و موجود صانع عالم و وحدت او انکه او کامل است من جمیع الجهات و نفس او را
علازم نیست البته این کس را علم بهم میرسد که این حجت و این جماعت اتفاق بر یک نبوده اند و این
عقول کامل اجماع بر غلط نکرده اند از مشرق تا مغرب خلق عالم هر کونید یک خدا میباشند و اتفاق
ایشان دلیل بر اینست که یا این مقدمات بدیهی اند یا نظری و دلیل در اینها واضح است بخوبی که راه
خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت شگفتی است **لیله** دلیل بر اینست که این جمیع
اوصاف ایشان صلوات الله علیهم ظاهر کرده اند ما شکر عصاره از دهها کردن و در اینها شکرش و مرده
زنده کردن و کور و این افراد و روشن شدن و ایمان و نفاق از سنگین بیرون اودن و ارباب ایمان را
از کشتن و از سنگین کویک روان کردن و اهل ایمان را مثل موت کردن و مستحکم شدن حیوانات و جمود
کردیدن اشیاء و غیره اودن از اینده و مغبیات و امثال اینها هر خطا ظاهر است که اینها از حق قضا

بدون موجود شدن این مجموع
شی که حاجت از اینها باشد حال
است

بشر است پس باید که خدای باشد که اینها را برای حقیقت ایشان ظاهر نماید و امر و امر از باب تضاد است
بگوید اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی از تفکر در این منبع الخی و اتفاق و اخص ظاهر میگوید و بلکه
عالم بوجود الهی برهمنیت و هر عقلی بر این شاهد است و بدانکه تا ملاحظه میکرد و خدای عز و جل
که اگر از کافران سؤال کنی که ازین اسماء را و نمینما را این کونید خدا ازین و لهذا بعضی از کثرت
کردند بعد از او اول بتوحید و یکانه پرستی و گفتن لا اله الا الله عز و جل و اندو اقرار نمودن به
و یقین بر این معنی است که هر خلق در وقت الحجاب و اضطرار که دست ایشان از دنیا ظاهر گشت
میکردند البته بنده بظاهر حق و حقیقت و اقرار میباید که خداوند یکانه دارند یکی از اقراران گفته
است که اکثر کفار و مجتال اگرچه در ظاهر عالم میگویند اما باطناً تحقیق و ثبوت وجود حق
و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مسد از هیچ عاقل متعین بر وی نیست و توضیح کلام در مراد
تفاتی شیع و عقل و تعاند برهان و فقای تعالی از ان بزرگوار است که بگوید ذات غاط عقل
نزد دایم اواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید مقرر است و محبت و علاقه افاضه و رحمت
غایت که دلالت نوالش ازین باجماع علم و قدرت تجاری حکمت و ارادت پیوسته و روانست
و طبیعت مخلوقات مجبول و مفعول و است بر اذعان و قبول صانع و از اینجهت در هنگام صدمه و
وقوع و قایع و وقت اضطرار به سبب قدیم اکثر حیوانات استعانت و فرغ بنکام دارند و خود
میدرند و بعضی طبیعی که تهر و تکلیف دران نیست و از اینجهت دران حالت مظهر اجابت غایب باشد
چنانکه کریمه اتر **لحم** **الخنزیر** از آذناه بان ناطق است و ان ذجاج حیوانات عجم در کاه و
خوف و کور ایشان در حالت استیلا و هم و هر اسر حقیقت ازین قبل است و لهذا طوطی
و اسم مخالفه که در هر عهد و اوان و در هر دین از ان باری بوده از خلاق و در وجود مسد از هیچ عاقلی
نیست با نکه مخالف خلاق و در اوضاع است و شبهاتی که صوفیه و ملاحده و هر بر طبعیون
در مقام خود دفع میشود بعد ازین دلیل بر این خبر از ان شخصی نقل کرده که در بعضی از منجستان
سنا لعظیم شد و خط شدیدی بهم رسید و مردم برای استسقا بعضی از ان زد و خاک کردند و خای
ایشان مستجاب شد ان شخص گفت در انوقت بسوی بعضی از کوهها رفتم اموئی با شامه کردم که

از شدت عطش بسوی آبی رود و چون رسید از خشک دیدن چنان کشت و چنان بست
اسمان نظر کرد و بر اثر حرکت دادن ناکه ابری بدید آمد و بلند شد و افتاد تا بر کعبه رسید و کعبه
و احوال و حوز و سیر شد و برگردید و همین طلب استفاق کردن بنده کن و فی الحقیقه آمدن باران
اکثر اوقات زمان دلیل واضح است بر بودن خداوند جهان و بحسب اتفاق نیست بلکه از زمان
ادم تا حال جمیع فرق از زمان ادم و هر حالت و کیشی که بود ما ندانیم تا از آن میگرداند و خداوند
میفرستاده است لکن خاهی که بدید که ما هست که طلب باران میروند و دور تیره و سرخ عالمی کند
و باران نیاید از چه علت است جواب اینست که این بنا بر مصلحتی است که خداوند تعالی آنرا نسبت
به بندهکان خود میداند که تاخیر میکند که تا بندهکان او از انتظار غنا کنند و دانند که هرگز و کفایت
نیست بر سرشان و باران و مشغولی بندهکان و خواندن پروردگار خود را و چنین نیست که از
ایشان بخواهم که البته باران بسیار میفرستد بندهکان بد کنند و اتمام میکند و صاحب ساله
اخوان الصفا ذکر کرده است که مگر برده اند در راههای خشک که حیوانات و بسوی آسمان بلند
میکند و طلب باران میکنند و اکثر باران و بارانها کسب صدمات چند می شود و اکثر باران
و دواها خود را صفا می کنند و بعد از آنکه صاحب عقل و ذهن نباشند در این بارانها مملکت عاقل نباشد
چنانچه بعضی از مردمی که از اعراس که در دست عراق در حوالی اصفهان و طبرستان است شنیده که گفتند
بنا بر این مصلحت میباشد که از برای دفع خشم و غضب و عرق بسیار نافع است و از آنکه بوسه بکوبند
که در سبب سوراخ شامی برنج بماند که داخل شود مانع بیرون آمدن و باران بخیر در اوین غایت برنج خرم
دارند و چون از زمین چنان برنج بماند خود را باین علف خالی و چون از او میشناسند و خوش میخورد
و باران رفت و باران را و این باران خود را تا چند مرتبه بخورد و باران را باین سبب علف خاکی
شد میرفت و جل میگرد و اکثر بزرگواران هرگاه بپوست و طبع ایشان بهر سبب باین باران افتاد و شفا
و از شفا یی نقل کرده اند که گفتند که او هرگاه در عید که بخورد را شیر میداد و من چون متوجه او شدم چنانچه
گذاشت و کربحت من بچه او را گرفته چون نظر کردی بر او دست من در بعضی برشته بود و بایمان
کرد چنانچه گویا استغاثه بچشمی نگاه میکرد که ناکه کودکی بشیر آمد و من در آن کودکی از افادیم و بچه آمد

من رعاشه نما در شرف دید و او را برد و اتحاد شد و این ابواب بسیار است که در آن زمین و صراط مستقیم
مناسب نیست پس معلوم شد که وجود واجب الوجود بر حیوانات نعم غایت ظهور و وضع دارد باین
جمله اقل ما فی الارض بهره غافل ظاهر و پنهان است که حیوانات دیگر بظواهر اشیاء و فی الحقیقه از آن
و ایشان را عقلی و فطری و فطانی و علی و دانی نیست و غم امروز و فردای ندارند و اگر خداوند نباشد که
معلم کرده است حیوانات را که غنای از خوردن از خدا و شایان ایشان حتی ظهور و مظاهر و پنهان و باطن
بلند میکند و با کمالی نباشد چرا که طبع حیوانات از مرغ و ماهی و پنهان و دواب و حیوانات الارض و
سباع و درندگان هر چه بسیار است و هر یک بزبان و فکر الهی میکنند و خصوصاً حوس از ابتدای عمر
صبح در هر اوقات با ناک غنا میکنند و در مطلق میگرداند و نیاز کردن در ظهر و عصر و از حضرت امام
حسین علیه السلام منقول است که چون کرکس فریاد میکند میگوید ای فرزندانم هر روزی که در دنیا
میکنی آخرش مرگست و باز میگوید که ای انانیها قوی دفع کننده بالاه و طوارس میگوید که هر چه ظلم
کردم و مغرور شدم بزینت خود پس بیاور از آن میگوید که بسیار از زمین علی الله استحقاق و غرض
میکوید که خدا را شناخت و در از آموختن عینک و ویرانی دیگر میگوید که بسیار از زمین علی الله استحقاق
و از روح و مرغ خاکی میگوید خدا و نواحی و فوفی و کعبه و وصفت و نباشد میگوید ایمان آوردن بخدا و فوفی
قیامت بگردد و میگوید توکل کن بخدا تا از روزی دهد و عصار میگوید که هر که اطاعت خدا کرد و بدست
نمیشود و شاهین میگوید سبحان الله حقاً و حقیقتاً و میگوید در وی از مردم از این بیشتر است و
کلاغ میگوید که ای روزی دهنده بفرست دهنی حلال و حلال میگوید که خداوند نام را نکند و از این
دشمن و لایک میگوید که از مردم هر که تمنا شد تمناهای نافه و از بسیار میگوید که از این ترسناکتر از این
و خداوند میگوید بسیار است کسی که معصیت خدا کند و قری میگوید ای انانیها از پنهان و پنهان
که شبیه حق نیست و سرچرخ است میگوید تو فی خدا و ندی که نیست عزیز و خالق و کاشان میگوید که
طلب از من میگویم از خداوندی از هر چه خدا را بخشنده و بلیل میگوید که لا اله الا الله حقاً و
نگاه میگوید که نزد یکست حق نزد یکست حق و بیانا میگوید که ای فرزندانم چه بسیار غافل از این
و فاخته میگوید با واحد با احد با فرد یا صمد و سبقت قیام میگوید که مولای من از آن که مرا از انتر ختم و

[illegible]

حق نیست و از هیچ لری و کار و علم جز نیست و هر چه جز قداست است و علم او را فی او بدست یافتن است
شود و هر غلط و پریشان و فراموش و جعل در او خال است و خواب نیست که امکان و ملال در او خال
است زیرا که اینها غیر و منفصل است و کامل من جمیع احوال است چنانچه دانش هر که عموم علم
درست و تیره او را از انکار با مومنین نباشد چنانچه حقست و غیر ان و ارضای ایشان را علم است
ثابت میشود و احتیاج بدلائل عقلی نیست **مسئله دیگر** آنکه حق تعالی جمیع بیست یعنی علم است
شبیخ و دیدن است و انکار او را نشیند مثل گوش و دیدن مثل چشم بوده باشد زیرا که
اگر احتیاج باینها باشد چه مگر چیزی خواهد بود و احتیاج و مگر خواهد بود و در این و احتیاج بغير خود
و اما کامل یا ناقص است و علم او باینها موقوف بوجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از آن
شدن آنها میداند و این دو صفت بعلم هر یک در حق تعالی خود را باین دو صفت مستوفه جلالت
گذاشت شاید که گفتن این باشد که در حق تعالی نهاده و حکایت میشود که خدا را را از جزئیات نمیداند
تا چون اکثر افعال را میداند و تکلیف است از فعلی است و صفات و صفات و این دو صفت از مطلق علم
مختص و فکر نموده که داخل در حق تعالی است و معانی و تعریف ایشان بطاقت بوده باشد و بعضی
دو صفت را و این صفت میداند که ذکر آن مرقوم ندارد **مسئله دیگر** آنکه حق تعالی حق است یعنی
ندمایت که هرگز تغییر و مراد از خود صفتی است که از آن توانا شد و انانی دید و چون معلوم شد
که حق تعالی عالم و قداست پس صفت حیاء میآورد او خواهد بود و احتیاج در مکران باینها نیست
صفت بر طاعت و بیاض مقدس از حق تعالی خود نداند است بدون آنکه صفت موجودی غایب و شود
و حقیقت این صفت بعلم قدرت بر مکر **مسئله دیگر** آنکه حق تعالی بر طاعت یعنی کارها از او را
و اختیار صادر میشود و نمائند افعال او را که بدون اراده و اختیار صادر میشود مانند سوزن
آتش و زدن سنگ از هوا و زدن مائل که اختیار صادر میشود اول حق تعالی را میگویند بعد از آن
قادر از برای اشغال مگردانند و آنرا نمیشود تا بعد از هر وجهی برسد بیک فعل از افعال او میشود
و در حجاب مقدس از حق تعالی احوال و عارضاتی نباشد بر حق تعالی که خود را در کعبه
نار از هر دو طرف وقت برای نظام عالم اوست مسبب وجود او میشود و در اوقات و احوال ممکنان

احصل فیہ اسماؤہ

[illegible]

با ایشان میدهند و از انواع ریاست عجب نمودن و بخود نازیدن و با لیاقت و عبادت
و کارهای خوب خود و با بیفتافت معجزه ایشان و از اقسام ریاست سعادت و عظمی
خوب خود را بر مردمان بنمایند و باشند بر مردمان که شیخ فغان از لایب و طول میدهند و
افشار و میثاق میدهند و بجهت بسیار دله می نمایند و از اینها بخت و بخت و بخت و بخت
نموده میخوانند که مردم بشنوند و بگویند که فلان سخت خوب میخواند و از اقسام شکر
با کثرت و کثرت و بیا به بن بخت خدا میزند که درین با خدا می خورد و از این که می بیند
نخست و بکثرت که اکثر از دل ناس و سفاک و خزان این دنیا دارند و بر خود
میبالند و می نازند و بفرمایند می کنند با صانع خود یا نسب یا مال و جاه و منصب
و حکومت و ریاست و از این که در دست بر مردمان بحسب زور و قوت و قیام و شک
و شتم و باین روش خود سرفرازی نمودن و نخوت و خود را برودت بر خود
قرار دادن و ملک خود کردن است و همچنین از لغات فقرا و صمد و بچاره نمودن
و جواب سلام ندادن و خود را به از هر کس از ایشان است اینها هر صفتا لیب ملحق است
که در اول استکبار که در لاجرم ایشان نیز متا بهت و کلا می خود می نمایند و میرهند بجا که
که او بخاهد رفت از بتم نیست مثل آنکه از راه و میباید که بگویند
فلانی و مثل آنکه در عالم و ما به از فلان کس و چو ایا را میریزد فلان و اقا حاکم بکنند
و قریب ما را چو اگر نوشند و فلا کس و در عرض آن نیست که هم برین باشد و با شل
باشد و بعد فلان کس می بودی و در آن و فقه و ترم و در آن فلان چنان باشد که اگر
را بر او بزند زهر شکاف شود و در حاکم است پشت چشم بزند و عرف نند و در حاکم
سوار خود نمایند و در فرعون شکارند و در راه رفتن خراشند و نازند و بیکدیگر
مختلفا قهر را بر ایشان وارد شده است و زهر چشم را می میشود و کس ایشان را می بیند
از بکر و نخوت استعلا و غلبه است و بستم کردن بر مردمان و صفا و عیال
و کثرت مالها می ایشان بصفت و فتنه می و غصب و حاکم نمودن بجهت و بجا به

ملاحظه

سلطنت و اجارات حرام و اغات و مالک و خانها می ایشان را بعت و شکر و با بدت
بهانه با حق گرفتن اموال مسلمانان بهر بخت که باشد و از آنکه زیاده میکند و غارت
خانها را و اسیر نمودن زنان و فرزندان مسلمانان و بقتل بکشد و در آوردن ایشان
و بدتر از شکرست منافق بودن و انانیت که در ظاهر خود را خوب ببرد و مان نمایند
و در باطن متصف بصفت ذمیه باشد و ملواری عیب باشد و با بخارا و بدعالت
میلد شوند و با قایل بطبیعت و مهر شوند و با اعتقاد کنند بتائیدت کواکب و طبیعت
بغیر و غیر از کناهان قتل است که با با حق بکشد و خواه مقول و غیر باشد
و خواه کافر و بی و خواه سق و خواه ذمی و خواه مرد و خواه زن و خواه بالغ و خواه بچون
و خواه حرام راده و خواه از غیر مسلمانان و خواه بنده و خواه آزاد و خواه طفل و خواه
در رحم باشد و روح در او میدهند باشد و شرط و در محال است که در شرایط مذمه
باقی باشد و در حقیقت که در امان باشد یا داخل در بیض اسلام باشد و اقسام
قتل را قدری بیان میکنند اول آنکه کسی را بکشد و بگوید بدید که بیا و شود و در آن
بهار می میرد و خواه بفرماید کسیر که فلان شخص را بکش و یا بگو و فسون و صاظر و بینه
را بکشد و یا کسیر را بفرمانند و یا از این بکش و درختی و دانه بزنند و یا فو
زند و کسیر خواب یا پلاری و بکشد و بگوید و یا کسیر بترساند و او ببرد و یا بکشد
و کسیر وسیله بکشد و یا بکشد و بگوید بزم زند و بعد از آن که آن مرد را بزم بکشد
و حاکم کسیر را لال سا زده کسیر بزم دهد و یا بگوید بکشد و یا کسیر را بجا ناند
و یا چاه در سر راه بکند و شخصی در آن افتد و بگوید و یا او را بفرماید نادان چاه
و یا زهر دوی مهلک در مردم بکشد و یا بگوید و یا کسیر را بزم بکشد و یا کسیر را بکشد
انجا نوزان در نه اندازد و یا او را بفرماید نادان بکشد و یا کسیر را بکشد و یا کسیر را
و بفرماید و غیره و یا از ایشان بداند و او را بکشد و یا بگوید و یا کسیر را بکشد
انکس و او را بزم بزند و یا آنکه در میان خانه و سرای او و سر دهد و او را بکشد

سباغی نازد و یا دیگری کزینده و آبکشد و بادریا بان کزینده هلاک شود و یا کبک
و یعقوب خواب بندنی و شکنجه و سها و کوبا بکشد و یا مریض را در حالت
اختصاص طعام یا آب بدهد یا شربت شهاب که بمقال و عوام الناس میدهند
ناز و در تریمر و خواهر شربت بصل و قد با آب خالص باشد و هر چند که دانه که آن
مریض می برد آنرا در خون او شریکست بلکه غالب است با آنکه حیوانات و حشرات
الارض را بجست بکشد و وجود ایشان را کجست داند و بکشد که فرمیشود و ازین
قبیل است زخم زدن بر مردگان از مؤمنان و بریدن سر ایشان و سوزن استخوان
مؤمنان و جسد ایشان و ازین مین پرورن و در استخوان مؤمنان و شکافتن جگر
بزرگان دین و یا آنکه در بلاد مخالف و کفر و فتن بکشد و او را بکشد و یا بعد قتل
کمی شود در بلاد تقیه و با حقن جامه مدی و امثال آن در جوف کسی کند و او را بکشد
و یا خوش بلجی و با زنی که در کسیر انفرما یا بکشد یا آنکه جریه بر قتل یا حیوان
دیگر بر بندد و در هر کس که او را بکشد و یا سوار بخراشه باشد و کسی را در
زیر کند و بکشد و یا سنگ اسب را در خراشه باشد و غلطی کسی را بکشد و هر نوع استخوان
که باعث هلاک نفسی شود و از متهم قتل است اجرت جلاوی دادن و آدم کشان
و زدن و بستن و خوردن جراتین که را از اینها منب که جابر و بعضی اجرت قصاص
و مجامی نیز حرام میدانند و هرگاه حرام باشد از جمله گناهان است و از عجزات
شمرده اند اجرت ندان کردن و خشن کردن و صنعت قصاص و ذیای حیوانات
بدون ضرورت و کشتن حیوانات شکار را زیاد از احتیاج و شمشیر از مودن و
کشتن حیوانات مثل الاغ و غزو و یا آنکه بهایی را در سبب سباع اندازند بدون
فائده مثل کاه و یا که نزد شیر می اندازند و کشتن طیور را و بهایم و سباع طیور مثل
باز و شاهین نماید بغیر ضرورت و هرگاه از اجرت به نقصان و بیک کشتن بیک
و بر شش یا طبعه مرغان و رفتن بشکار از گناهان و اگر دشت

در نماز

و زنا است که خشنه مرد بالغ عاقل و راضی زن نا محرم بیهان شود خواه
باشد و خواه نشود و زنا بر پنج قسم است و نا کسرتن با محارم خود مثل
خواهر و عمه و دختر و نوازه و دختران برادر و خواهر و چند باین رود
و جده و جدات مادر و پدر و هر چند که لا و در خواهرهای رضاعی
پدر و محارم خود یا نچه از رضاع هم رسیده باشد و دختران خود و
نزدکان خود هر چند باین رود و زنا کردن با مادر زن خود و دختر
زن خود و موطونه پس خود و هم چنین موطونه پدر و یا عروس خود و
عروس نوادهای خود و دیگر زنا با زن شوهر دار است و زنا محرم
عبارت از است و دیگر زنا با زن بی شوهر است بدون عقد و دیگر
زنا با کتبی مردم است و دیگر زنا با زن است که در عقد دیگری باشد و
زنا با زنده و مرده مسلمانان و کافر و بی مثل نمود و کسبی و ارب و غیر نکاح
و کافر و تمی و یهود و مجوس و نصاری که جریه اختیار نموده باشند و خواه
مفعول بالغ باشد و خواه طفل و خواه بنده و خواه آزاد و خواه مجنون و
خواه در خواب و خواه در بیداری و خواه بیکراه و خواه برضا و اختیار
طرفین و خواه بشبهه و خواه در قبل و خواه در دبر و خواه حایض و خواه
طاهر و خواه در صفر و خواه در حضر و خواه مریض و خواه صحیح و خواه
عامل و خواه ناسی و خواه جاهل مسئله باشد و خواه عامه و خواه مجبور
و مثل اینست در گناه یا آنکه شخصی را از سبب زنا یا تعلیم زنا کند یا راضی زنا
باشد یا به پند کند زنا میکند و در دفع آن قار و باشد و نکند و ازین قبیل
کمی که داند که زنان و کنیزان و قارب و اولاد و محارم او زنا میکنند و او در
وفاق نکند و پدر و مجلس و خانه باشد که در آنجا زنا کنند و در تحت این چند
و طلی کردن با زوجة خود که مرده باشد و این موجب حد است و طلی

[illegible][illegible]

[illegible]

فصل اول در مدح و تعریف و در تنبیح و توبه و دعا و ابرار و منشی و خدایست باشد یکی ایشان عیبت است
و بعضی که بر باطل و کفر و بدی یکی را و او که مصیبت الهی کند و کافر شود بد اعتقاد و این را ملازم با توبه و
خداوند بود و بیست و سه مرتبه قل الله اعلم الله یا فیکون خلاصت کند ایشان از الله و بسیار دیگران ملازم می
گویند که خداوند با او واجب و مضطر است مثل افش در سوختن که مری را زان و تقویت و در سوختن
غیر نیست و موافق مذهب ایشان خلقت دریا شد بر اینند و زندگان و نباتات و دوزن تبدیل و وشت
بپایان و فساد زمین و آسمان و زمین کردن حره کان و دیاورن و قامت و حشر کردن حیوانات و یک
کونند که کفر کارها و خداوند ظالمان بدون انکه مایه منظور او باشد و یکدیگر و حکمت و صلیت را ملاحظه
بنمایند و جواب ایشان است که این نیز کفر و افسوس و زندقه است بر خدا و اگر ایشان را ایجاد نمود
الرباطات و فرمان برداری خویش و بدو لایان کرده و کذا بنا فرستاد پس ثواب طاعت با ایشان
عاید ساخت و شاهدین بر کعبه و ملاحظت الحی و الا لیس الا بقدر و و خداوند ظالمان از سوی
نیاناست اذا که محتاج عبادت شد کان باشد و دیگر گویند قرآن قد عبت و کلام بلدی مثالی بنفیس
است و مصطفی است عظیم بنات که در خارج با نال داد امین کند و صفت حقیقی است غایب و علم و قدرت
و ان لیت و در از این صفتها الفاظ مصطفی نیست و گویند چون قرآن را بنویسیم جسم بود و چون
عربی بود و این نیز کفر است زیرا که اگر قرآن را بنویسیم و جسم بود و اگر بر نبات و معدن پس لازم نیاید
که زواید آنجاست نوشته عزیز گذار است الهی استغفر الله شد باشد تعالی الله عز و ذلک و قرآن
ایشان گویند که اگر قرآن را بر سنگ و جوهر نقش کنی انقران بود بعد از آنکه جوهر و سنگ بود و قرآن
این قرآن را میسازد که اگر قرآن را بنویس و جوهری چون کلام فنی میسازد خدا را خورده باشی و یا
ان خدا را خورده باشی و صد بار انصلاء اشاعه گوید که رسول خدا صاحب حق گفت که قرآن مخلوق
است اما اشاعت کرد بر منی که دلیل است بر آنکه مخلوق است و من قرآن استغفر الله که باشد
و معصیه دیگر آنکه هرگاه قدیم باشد بخلافی هر چه بنابر همیشه باشند تا خلق با آنکه قرآن را استوا
و غیره مخالفانی و مجادلات و او را موهومی حسودی نباشند تا بر ایشان نزول بر خداوند باشد
و ایضا کلام الهی که فنی باشد لازم آید که ذات الهی جسم باشد و همیشه میاید که حق تعالی متکلم بر آن

دم کنند بیدق و یاد و جواب به بپند که جماع میکند با زلف یا در بردای جماع کند و گویند عقل را زلف
 مرد و بیکست چون من عقل کرد و کافرا فاسق عقل کند که کفر عقل او من باشد و فساد عقل نیست
 میان زن کون بکاح یا نکون در پارخی بودن زن یا پارخی نبودن و گویند معاصات یا بخت
 توان دید بهیچ دیگر و گویند بعضی عقالی جمله عقد و صاف مالیک زمان بنا فرزند بقدم و متاخر بنا
 کمترین کون بعضی بعضی لطیف بطریق میرسانند نیز یا با و اثبات مقدم بنشاند بر اولاد و گویند و یا
 بود که جماعتی بجز احد ظاهر شود و گویند بر هر مردی دروغ از جمله غلاتی پیشتر که از امر او محبت
 حضرت رسالت رسیده است از دروغ حدیث و گویند مرد و دلیست در هر یک که مرد و
 یا با حق خیانت کند فاسق نشود و باز خواست ندارد تا دوست و هم مقام نباشد و گویند هر که
 ترک نماز از فریضه خود یا جماع نمازهای واجب کند بعد از عداغ اخی شود ولیکن فاسق ترین عقالی
 باشد و گویند عقل اطفال در لغت معانی عقل بهایر است یعنی ایشان از فضیلتی و اعتباری است
 و گویند شرف او به در بهشت باشد بلکه اگر جوانان چون سلاطین ارباب کف و کون حضرت
 یوسف و بنده فضل ملائکه بر او بنا را داد است زیرا که سلاطین اکثر مردم بزرگوارتر و فضیلت برتر
 برای مطالب طالب جزو تیر امیران ملک نزد ایشان فضل او را بنود و بعضی گویند ملائکه و انبیا
 فضیلت مساوی اند عقلی از ایشان گویند انبیا اندک فضیلتی دارند بر بعضی انبیا که بزرگوار
 و امیران ایشان و بعضی گویند انبیا اندک فضیلتی بر عظامای ملائکه دارند و اساسی انبیا و معتزله
 گویند هر وقت خدا انبیا را نیست که انبیا شرف است و گویند هر چه از انبیا انبیا می کنند
 قادر بر آن نبود و گویند هر که سب خطا بکند از کجای انبیا فاسق باشد و بعضی بر آنکه قد با انبیا را
 لعنت کند یا لعین و غیره و عزیر و همانا در داستانم در حدیث اسلام بنویس شود و موجب شد
 کرد و ندو کند جماع مسلمانان که حجاب و تابعین باشند خدا کند و بعد از انبیا انبیا فاسق نباشد
 هر چند بعضی با مخالفان نسبت بقسوت میدهند و گویند هر که سب خطا بکند و پیشتر شود
 و از واقف ایشان از سب دهند سب کردن و از گذشت ایشان شده و از عداوتی که با انبیا
 علایق شاعر و نامد شود و او اوست که - و اگر چه بنکرند با اولاد و رحمت خواهد بود و گویند هر که

خداوند ساخت هر مذهب را و احضار کند و دوست سکان از عالم کونیند خدای شما
فرا در تپاشد که بر خط کش و دیگر قادر است که بر جانین و طفلان عالم کجتر و عزیز کونیند و صفای اهل
عالم را مسلمانان و یهودیان و نادره و عیسوی کونیند اگر کسی مرد و غیر هست که غفلان زنا از برای من
غوازه و سران زنا و اهل کندن خط لاله و سر است خداوند بری واجب شود و کونیند با جمیع
بر خط کشی که خورنده است اما خط است و هر که جبهه ان مال معتزل بدو دانایان بر روی شود بشر
گوید که انسان را خطی شهر اینجا از انواع جمع و بر سبیل بوق و کوب و اذاعا دارد است بر تقدیر
اما خطا از روی بر تقدیر و با او بر منوی کونیند هر که با سلطان از اختلاف کند و وجهی ظاهر شود
هر که فاسق شرکاء میشود و چون بر من از و سران کونیند و از کس مرآت نیز کونیند خدا دفع کونیند
قرطی گوید که در باوند که حسنه الله و غیره او گویند و کونیند خدا بقیاس است و کونیند هر که
اغضا دارد که خدا را روناغ است کافران و کونیند از ارض دلیل بود بر وجود خالق و حدیث
یک از اینها در اصل و برگویند هر که اغضا کند که در نماز افتخار و خاندان دارد و شایطه دار و حمله نماز
و فساد است و مصیبت کرده است و هر که گویند و در دنیا اهل وجود است کافران و خطا
گویند که در او بود که هر خالی از اراض بود و خط و خط گویند که اولا و صانع بود یک و تمام و دیگر
که اینجاست و در قیاس حجاب خلق میجند و اینتر میجند که از است و احد بر ایوب بر اهل کون
گویند که خدا جل جلاله بیکبار دنیا بود و از شانرا تکلیف کرده که در زمان بر او را برین عالم است و در
ادوار او را و این که اندک برین صورت بهمی رسد تکلیف از ویست و هر که گویند از اول
و شما و صانعان هنر شما که خدا را اعلی برین رفتارها برین خطا گویند نیز از ان بسیار بوده و در
ناهاران است و است حجاب کردن بسیار داشتن طعن است و عقود و احاطه کونیند و اراض و احاطا
صانع خدا نیست و فعل جم است که بگوید باید که الطبع است و اختیار خدا بر اراضی را می تواند بود و
سلف من مذهب ایشان خدای تعالی و در بدنه خالق است بر این احاطه خود برین و خود ندان
شوند و خود بهمی رسد و خود نطق است و میشود شما برین اشتر گویند که بسیار از انانیت و شر و مسخر
مانند از انانیت نباشد و خود بدیدار و جنتی گویند که شما از خلق را بدید که هر چه عجب از انانیت برین

۵۰

معشایان و ان خود را گفت که این خضر ترا می بیند که چون از علی ایست از از راه برده و من در آن غمره
چا خطه در کتاب صاحب کشک که نام کوید که کفار و فلاسفه و دهر پاران و زنادقه و حق و غیره و فیضاً
نزدیست و در غمره دروغ و فرغ و کوه و غنایم را بخدای تعالی خاک کند و یاد پیروز را که هست و در حق
خای و قلب و ثواب ایشان را مغلوب باشد و نه عقاب بر آن کواکب معرفت حاصل کرده اند و بعضی
گفته اند که کفار و مشرک و منافق و حیل و غیور و فاجر و اهل کتاب هم میشت و بودند برای آنکه شناخته
بودند هر چه در طریقه خود و این یونانی از خط صاحب کشک که او گفت خدای تعالی هیچ کس را بدید
نفرستد الا آن کس که طبع حوزا ایشان را کند و بدو کار رحیمه و در آن کتاب عیسی شاخات
و کتاب بخاری و ترمذی و ابن ابی شیبہ و شافعی است اصل حدیثی کوید هیچ حیوان نبوده حتی یک عقاب
کرد و میان ایشان چیزی و بنی نباشد دیگر کوید خلافتی را بدو نیست از علی و در بعضی
گفته اند که بدو کوید هر که در دنیا چیزی یا بدو سبب آن یا بدو داخ و در داو چیزی که کوید باشد
و اگر کسی کرده باشد شری یا بدو این مذهب ساخته است از معتزله دیگر کوید اول حرف کرده دنیا
بر زمین نیست خون هایل بود که قابل او را که خدا در آن معتزله کوید که ایشان قادر بود که
از ایشان را دنیا و فریاد یکی از علما را گفت که هر کس در دنیا امور از قوم صفی و اهل بخاری گفتند
درین مسئله با بر علی بنی صفا هر کرد و بعد از او و در هر دو مذهب او علی و ابی و یار از کوشت کرد و
دست داشت و حکم بسپارد و در او خاد و بود گفت که ایشان را از زمین ابوعلی گفت اگر تو از دنیا کو
عدا ایشان چنانست و زوغاده ایشان که ما است اعز از ما و نه منقطع شد کوید و باقی
که خدا را مطیع خوانند یا که خدا چنانست که او را دروغا و خدای تعالی مطیع بنده بود و یار که
خدایان عالم را است که خدا و ما هم کوید که خدا قادر بود که چیزی را که دنیا را بدست که آن را
چون خدا و خدای تعالی باشد و او را که خدا و ما هم کوید که چیزی را که خدا را بدست که آن را
بود که هر چیزی را که خدا و ما هم کوید که خدا قادر بود که چیزی را که خدا را بدست که آن را
از روی عقل کوید که اگر کسی از خدا میسر شود و دیگر هم در دست او باشد از بداد و دروغ باشد و السلام
و براسود نهاده و کوید که کسی تو بداند که از آن کوید که کرده باشد او در وقت تو بر عمل آنکه تا در دنیا

七

[illegible]



ووقع کرد از انصاف حقیق بما اید و گویند چرا تا امر این بود منقطع بود نعلیم بود و گویند عرض شاید کرده دنیا
بوی مرسد با بعضی بخلاف آنکه گویند بعضی از اهل بیت بودند و در میان خود از آن دیکر گویند که در میان با کفایت
برای آنکه خواب نیست و دوام در دنیا را بود که میان انقطاع تکلیف و امتناع از کار بر نفس آنکه در دنیا
بود که اولی این بود تا ابرار از او بخلاف آنکه بعضی از معتزله گویند و اما این که در آن کتاب در دنیا بود
و نگذاشته که او را چنان بیازد تا عیبر دیگر گویند که خدا انبیا و صلوات الله علیهم را و شیعیان را و کافر را و جاهل
لطف کرده و هدایت فرموده و حجت قائم کرده و قوت و استیلا را که غیر از میان حق و باطل و کفر و ایمان و
بیک عقل و فعل و یکی اعضا و یکو اشیاء از انبیا و صلوات الله علیهم از غیر دیگر گویند انبیا و صلوات الله علیهم را که
روشن و دلخیزند و هدایت کرده و دیگر از آنکه و دیگر گویند که الله الهی بوسیله دست شد از انبیا و
حدیث و امانت نام و حکمتی در میان بخلاف آنکه بعضی و اشاعر و مجتبیان و بعضی معتزله گویند و اما
غایت و مآل و مصلح حیوان خوانند و دیگر گویند که جلالت انسان و شرف انبیا واجب بود بخلاف آن
و اشاعر و صفا و اهل خطرات و اهل فساد گویند واجب بود دیگر گویند و اما صواب نیست و مجتبیان
سبب صواب و زنده نیست و مرسل بخلاف آنکه بود که کبریا یافتند و خطراتی به دست و اختیار یافتند و اما
کتاب مبداء که گویند اول انبیا آدم بود و محسوس گویند که یوسف و سلیمان و عیسی و محمد و گویند که انبیا اول آدم
و از شیعیان دیگر گویند آدم و نوح و ادریس و عیسی و محمد و گویند که انبیا اول سید و بعد از انبیا
و محسوس که یافتند و گویند که هر چه در میان از انبیا و اوصیاء و واقع شده بخلاف آنکه محسوس
میگوید که در واقع شده و این حال از اشاعر و مجتبیان و اهل فساد و معتزله و اهل سنت و بعضی
مؤمن معتزله اند که گویند محسوس در دست حق و او را هم ظاهر شود بخلاف آنکه محسوس
شود و اهل اصف و مشبیه و داعیان خود میهند و گویند که از انبیا و اوصیاء آدم و نوح گویند و دیگر گویند
جبرئیل و امیاء و اوصیاء و الله علیه و غیر از انبیا و اولاد که گفته بر آن انجیل و اولاد و مسلمانی که
قابل نیستند که اوصیاء و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد از انبیا و گویند که آدم و ابراهیم و عیسی و محمد و غیر از
از معتزله گویند که در فعل انبیا راه یکسانست و در عین انسانی و باطن از اشاعر و بعضی از معتزله
و بخاری گویند که ملائکه میروند از انبیا و صلوات الله علیهم را که در انبیا احوال و احوال و احوال از انبیا و اشاعر و گویند

3

[illegible]

دیکو کوئید هر کس اقامت
و دعوی اجاست و بنور
کا از است غلاف

و ما هم ندانیم این که بایست حیات النصول الیه مستحسان را از اوصول غیره از کمالی که در انضباط باشد
اغیر که پیش از این چه نویسی و چه از استدلال و چه با برهان است و اینها را در این باب اهل البیت صلوات
علیهم اجمعین تصنیف کرده اند و در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
التبیین که اهل البیت است که اینها را در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
و اینجاست که منتهی است که هر کس که سوفت می شود و در کمال این اعتقادات و معجزات و در این باب منزه
لیکن پیش از این که در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
اعتقادات و معجزات و در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
بر این اعتقادات و معجزات و در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
صادق علیه السلام است که اینها را در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
الرحیم علیه السلام است که اینها را در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
بجست علی بن الحاکم بن عقیل که در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
است ثبوت سقوط و در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
و اینجاست که منتهی است که هر کس که سوفت می شود و در کمال این اعتقادات و معجزات و در این باب منزه
و اینجاست که منتهی است که هر کس که سوفت می شود و در کمال این اعتقادات و معجزات و در این باب منزه
است فخر و صحت و در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
و اینجاست که منتهی است که هر کس که سوفت می شود و در کمال این اعتقادات و معجزات و در این باب منزه
ساز است و فخر و صحت و در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
بستند و منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
است و منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب
علم پیدا کرد که اینها را در این باب منزه از تیرگی و غش و ابراهیم را به یاری و کمالی که صاحب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

الم

[illegible]

[illegible][illegible]

2/10

[illegible]

محمد زاب

بزرگ

[illegible]

[illegible][illegible]

هو قوتی که در این کتاب مذکور است
از سوی این که در این کتاب مذکور است
نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

نورانی که در این کتاب مذکور است

در خستیاں است مطول الامور فیرجی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

77

[illegible]

آدم بن ابراهيم و محمد بن ابراهيم
و محمد بن ابراهيم

محمد بن ابی بکر

Chadzi

٢٠

2511

مجلس

2511

برسد آن موضع است چون رسیده و فراموش کند و از آب بخورد شود و چون خطرات برسد
 شیرین باشد و چون آب کم در آنجا اید و طعمی از آن آب نماند نیز از فکایت کند و ضلالت از
 دوزخ معاصی باشد علاج میان طرفان و قزوین باشد هر صاحب علت از عذاب و برین
 باجور است معلول بخار و نه سحر و جادوی شکسته از بدن بیرون کشد و کفایت اندرانی و تریابی
 صفای و مثال آن در آنجا بدست آید را بجز گویند در قریه بخار است از توابع و امثال آن که
 زهر در آنجا افتد شکست نقش کرد و سیم در آنجا است بقرین و قهقهه و البشیر و غیره
 است و چون می رسد بخار از آنجا برتر از هر فانی گردد و آب الفجا را در آنجا بپوشانند باشد
 چون هزار در هر طرفه درونی انگشتند چون روز دیگر بیرون می آورند شش هزار در هر طرفه
 و سبب آن معلوم بود و پیش از آن چشمه را مقفول کردند شش در زمین فحاشی است چون فحاشی
 طالع که بطرف مغرب روان شود و چون غروب کند بطرف مشرق روان شود و سبب آن معلوم
 است که در آنجا است هر که خردا در آن بشیرد یا جادو آب کشد بوی شکست از آید
 از اسلام در آنجا پاهای فضا در دین مشرف است حضرت سالت پناه اب دین
 مبارک در آن انگشت و ششای جمیع از شش است در زم در کرم عظیم است مشهور بکفایت
 نزدیکت بقرین و شش است از اعمال هر برادران بکفایت را در آن چاه انداخته آب و شفا است
 قریب در آن موضع است بخاری عظیم از آن چاه و موقع مشرف چنانکه اگر سنگ عظیم
 بزرگ در آن آب چاه افکند بقدر رسیده بیرون می آید از درون در زمین ابیست
 هر که از آن چاه آب خرد و حق بشود سائر چرخ خشت خام در آن افکند و از آنجا
 و بعد از سه ساعت ساکن شود صراطی هر که آب در آنجا در اطلاق شش پیدا آید چون
 اندک آب در او در آن خون شود و اگر در تریند شکست کرد و اگر طرفه حیض را در آن افکند عفت
 عظیم پیدا آید و با کای شمع و زمین کبر و بختی که دلو را بپسند و چهار تن در آن کنند
 با آب آن که بپسند آن شش را بپسند با آب خردن شغل شود آب او را خرق کند و بعد از
 ساعتی بخارهای آن بر آن چاه افتد و سبب آن معلوم نیست صدای خود در وقت فتنه

۱۸۰

هر که از یکسان چاه دو دار با یکدیگر بشود و بخارهای غیب از فارسی درنگی و دیندی و غیره را که
 چون باران آید او از منقطع شود بعد از آن که باران بر طرف شد این اصرات ظاهر گردد و
 سکندر بر سر کوه بت است هر کس خواهد که در قرآن نگاه کند مسکن مانند تیر بر روی او آید که
 انکار شود و سبب آن معلوم نیست جمعی گویند که آن چاه هر قدر یکی از آنجا است بابل
 مشهور است از دوت و دوت بعقوبت عاجل در آن گرفتارند و او را متحاکم آنجا
 گویند در آن چاه محبوس است و هنوز زنده است و کبریت احمد در آن چاه یافت میشود
 بزرگ عالم مشهور است و حضرت امیر المؤمنین در آنجا به چنان جنگ کرده چاه بدو مشهور است
 آن چاه است که حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا رفتن مقفول کرده است یکی از
 مشایخ میر صاحب روایت کند در وقتی از اوقات در آن چاه افتاده و رسیدم یکی را دیدم از آن چاه نخل
 در رفتن کرده تا که به چشم من از آن چاه بیرون آمد و از آنجا در دست او آن شخص حاضر است
 در دستان چاه و دست نموده اصحاب بسیار بختی است در وقت حکومت استحقاق
 گویند که در آن چاه افتاده و در او چرخ مسکری بود در دینش بود در دینش بود در آن چاه که در آنجا
 عده پانزده بیرون آورد چنین گویند که شش بار در آن رسیده و هر یک که وصل کرده جان چاه کردند و آن
 شخص شکست بریزد چند داشت در چاه افکند و کوشش داشت و از غمی شستنی که بقدر رسیده باشد
 و عاقبت او را لا کشیدند و پسر بد شکست غیر از شکست چاه هیچ معلوم نشد و حال ازین چاه بزرگ
 ابی صغیر در آنجا است آب از چاه در چاه کشند از اول سبیل میزان گذارند باقی
 با شمع شود و نهایت شمع را که تا آخر حوت گذارند زهری که در فانی حکمت از آنجا برینجا کسی نداند
 قیصر در بلاد هند است از غمای دردی باشد که چون از آب این شکست کرد
 در ناحیه فارس است و از کثرت اوقات قرآن چاه شکست باشد و در هر سال برده است
 بکثرت آب عظیم دردی پیدا آید چنانکه از حق خود با لاسیل کند و بر روی زمین روان شود و آنجا
 عجیب است بعد از آن زمین فرو شود که اگر آب نه داشت مسیح در آنجا محسوس است
 بسان در حوالی این چاه است گویند عیسی با چاه و من ساخته خود در آن محسوس است آن

خود بر سر آنجا است و یک بزرگی بقا داند و آن یک سوراخ دارد بسیار نکست و چندی اب
از آن بهر آن یک کوبند که آن یک بنام شاد شهر را بر آن کنند سبک است در حد و فاکس
است را آنجا بخاری که بر آن چاه و حوض است که اگر مرغی از بالای آن پرواز
کند برود و در چاه افتد شمع در میان باطعین جدی با کجده دیبا بان مورد بر سر راه
آن چاه یکدی است کوبند و حوض آن چاه فروزه توان یافت در حد و فاکس
خداوند عالمیان جل جلاله پیش از هر شباه نو حضرت رسالت بنا تا را افزیده بعضی از حکما بقول
اول و نقل تفسیر کرده اند نو حضرت رسالت بنا را افزیده و بعد از آن نورانی یک شمس صلا علیه
با انبیا علیهم السلام افزیده پس از آن حضرت جبرئیل افزیده و از آن بعد و در یکم آن خطبه است
که در پس آن یک شمس بر شد و در یکم آن خطبه است که در پشت و عرش را از آن افزیده و عرش را بر روی
اب که در پس کسب از نور عرش افزیده و از نور کسب لوح را افزیده و از نور لوح قلم را افزیده پس
بشت را افزیده پس انما را از نور کسب از آن یک شمس خطی که از نور کسب است این را خلق کرد
پس یکی از شمسها و خلق کرد تا زمین را بر داشت و سبک خطی از یک پای ملک بر آن سبک
است و کاوی عظیم افزیده که سبک بر پشت آن قمر از کف و ما به خطی از یک پای کاوی بر پشت
ما به قمر از کف و ما به بر روی اب است و اب بر روی بر است و بر روی ملک است و بر روی
خدا که بنیاد پس در روز شنبه بر آنجا را افزیده و در یکشنبه زمین را در روز و شنبه که بر ما را در
برابر را افزیده و در شنبه و شنبه و نباتات زمین را در نهار و هر ارم و آنچه در نهار است عمارت
و مراع خراب و در روز چهارشنبه رکان آتش را افزیده و در روز و شنبه ملاک و آفتاب ماه
و ستاره را افزیده و در روایت است که درین روز ملاک و شهاب را افزیده و در روز جمعه آدم را افزیده
و در آن روز که از ابتدای آفرینش در روز شنبه کرد و در شش روز دنیا و ما دنیا را افزید پس از آن
شمع و قهر آفتاب را در آفرینش محسوس و کتاب نه و باز در وقت نقل میکند
حق تعالی عالم و آدم را در شش کاه افزیده و آن روز را کاهها را کاهها را یک کوبند به اصطلاح ایشان
و هر کاه نامی دارد و کاهها را اول سید بر نام نام دارد و آن خورد و زیاده است که روزی از روز است

نفس بر

ماه قدیم است کوبند که بر آن ازین روز تا چهار روز آفرینش انما را با نام و صانع و کاهها را
دویم سیدی و ششم نام دارد و آن خورد و زیاده است که روزی از روز است کوبند که بر آن ازین روز
تا شصت روز آفرینش را تمام کرد و کاهها را سیم می نامند و نام دارد و آن شصت روز است که بشت
و سیم شهر بر ماه قدیم است کوبند که بر آن ازین روز تا شصت روز آفرینش زمین را با نام
رسانیده کاهها را چهارم می نامند و نام دارد و آن شصت روز است که بشت و ششم شهر
قدیم است کوبند که بر آن ازین روز تا سیم روز آفرینش نباتات و شهابها را تمام کرد و کاهها
کاهها را پنجم سیدی می نامند و نام دارد و آن اول روز است که شصت روز است که بشت و هفتم شهر
کوبند که بر آن ازین روز تا شصت روز آفرینش از آنرا افزیده و حیوانات و ویست و شصت روز
نوع صد و شصت روز چرخه و صد و دویست پرند کاهها را ششم می نامند و نام دارد
و آن امروز روز است که روز اول حله خمس مشرق قدیم شد کوبند که بر آن ازین روز
تا هفتاد روز آفرینش آدم را که در یکم ایشان کوبند باشد و میانی این نام بر هفتاد
که خمس مشرق را در هر هفتاد ماه افزاید و سیم راس و پنج کوبند و بعضی کوبند که اول بشت
ششم بر روی بشت و قدیم است و اول کاه دوم بشت و ششم تیر ماه است و اول کاه
سیم و شصت روز شهر بر ماه است و اول کاه ششم سیم و یکم هفتاد ماه است که خمس مشرق و کاه
هفتاد باشد و جمعی کوبند که اول کاه اول از هر دوماه قدیم است و اول کاه سیم بشت و ششم
از دی بشت ماه است و اول کاه چهارم بشت و ششم خرداد ماه است و اول کاه پنجم شاذان
شهر بر ماه است و اول کاه ششم سیم و هفتاد ماه است که اول خمس مشرق باشد و هر کاه
خامنه و در بشت یک ماهه باشد همچنان که بنده حق تعالی در این روز زمین را کسرت و حباب را
درین روز محلی و مقرر احوال گردانید و هر کاه عاقله شش ماه این ماه است کوبند که بنده حق
عالم را چهار حصه کرد اول را کاه نوزده نام نهاد و دو کوه و کوهستانها فرستاد و دویم را سبک
نام نهاد و سبای قرار داد و زارها را مستوری نام نهاد و اول حرف را هر خود اگر غلات
غلات عالم را قدیم داند و لغی صانع را ممتنا کند و صانع را محنت او بی خواند عالم را

عقل اولی است و هر دو با هم بودند چنانچه قرص آفتاب و درخشش کریمه که اول جنبش کرد عقل ثانیه چنانچه
اند عقل بر او بنزد و دوم است در عقل اولی در عدد و در دفعیم و از عقل ثانیه و فعل خوانند
و گویند این عقل است که در قرآن مجید از اقسام خوانند و تاثیر این و نفس هم چون تاثیر نفس است
و روح گویند نفس اول و لوح است که در قرآن یاد کرده و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل
چهارم است و این از نیک و بد و دفع اضربند و قرنی است از قوتی نفس کل و گویند عقل
ساکن است و حرکت کند و نفس در عقل ثابت است و هیئت متحرک است و عقل چنان ظاهر
که غم عقل اولی را بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چون ششانی اولی شد عقل اولی که
و گویند که عقل اولی را مذکر عقل اول معلول است و خط این هیچ مانده و جاهل است پنجم در زبری
است از برای آنکه نفس خود را بر زبان شناسد و گویند هر چه در زیر فلک قرین معلول طایفه
و طایفه معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت و علت او که او را صانع خوانند و
که بخیر و بد است و را بد و دانش را بیغاله نبات بنزد و نفس وی است و عالم و عقل معلوم
از هر یک اند و علت او را صانع را هیچ صفت نیست و گویند که اگر در اطلاق علت اولی
حد دانستند و هر چه بد بالای ایشان است بنزد و حرکت ایشان را دایم است
و ایشان همیشه زنده اند و تفسیر در ایشان را دایم است و گویند ششوی
فاعل عالم ارض است بقدر که از عالم اولی دارد و اگر کتب و زمین
در ذات حقند و آفتاب را که کتب گویند دشنده و همیشه
چه در زیر ایشان است و زمین حس دارد و دشنده و
چند آنچه در زیر اساید اگر چه بد و بیانند و اگر از عقل
مجرد و عقل دوم و فلک نیم پدید آید و از عقل سیم عقل
چهارم و فلک زحل پدید آید و از عقل پنجم عقل
ششم و فلک مریخ پدید آید و از عقل ششم عقل هفتم
و فلک عطارد پدید آید و فلک عطارد پدید آید

عظیم حادث می شود و مباح
سد و پیش از رسیدن این صوت
سامع که فوراً می شود که آن
جست که از شده می آید و بر هم
ساخته اند و هر چه در میان

[illegible]

دکتر محمد علی قزوینی

[illegible]

روزگار کند و بد
چند روز غم است

انوارِ یون

五

3/2/20

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

卷之四

4

[illegible]

است

123

روم و کوه و غار و بنده و بر سر و طرف
 و در میان و در میان و در میان
 و در میان و در میان و در میان

[illegible]

مكتبة الخزانة

4

Съдъ

شش

مجلس

انتخابات

بگه اگاه تو اندر کرد
۱۱۱ احکام آن بیا که در میان خلق سرحد نیست و با وجوب است سحر بر مشرب و دانا
چپ سرفراز دوزی شود و میان دو ابرو دگر خرمی چند پس سحر کرد و در چشم بر اثر غلط او شود و میان دو رخ
از دو بگه در گوش راست غرمی چند که شرح چپ غلبی برسد و دنیا از چشم راست سخن از او گویند و دانا چپ تا سه
بار در پشت چشم راست عیناک در گوش چپ با انواع از چشم راست شای چند بر چشم چپ غرمی
بار در ابروی راست خیزد و بگه چند ابروی چپ بیا زده شود و جو چشم راست غرمی و دخت چند از بگه
چپ بیا زده شود و جمله چشم چپ با شرحی کند جمله سر زدی چند و جویشانی عدت با شقیفه
راست بخراش نکند رسد شقیفه چپ سخت با بد جملتی با انواع با بد بر روی خض او شد و با سب
راست بینی از شغل خرمزل شود و با سب چپ بینی بر او دغا دار کرد و تا رنگ روی راست کار
بدی کند تا رنگ روی چپ را و عدت با بد روی راست را و دخت با رخ چپ بباری آمدن با بد رخ
انواع راست بباری بد با رخ از انواع چپ در دو سر کند گوش راست سخن از او و فصل گوش چپ
غلبی بری رسد و بر است بگه بقر روی رسد و بهمانی رسد و جو و سیمان با دوشی قوت کند و جو زبان از بگه
ایمن کرد و دانا بگه ایمن او در لب برین نقش بوی رسد و شرب راست صورت کند گوش چپ
از او فصل کنند و جو دندان با لب با حلقه راست از او دفع با حلقه چپ غرمی چند و جو در شرف و
غرمی با سحر دوش راست و دخت با بد پر در چشم چپ درویش با بد روی راست خیره و غرمی چند از بگه
چپ شادی چند در حق راست عمل جز که حق چپ غرمی کند با سحر راست شادی بدنه با سب چپ دفع
روزی در گوش راست صورت کند و دست چپ بهشت با دخت بزرگ راست دوازده با بد
آفت بزرگ دست چپ بزرگ رسد آفت شهادت دست راست سخن بد از او فصل کنند
آفت شهادت دست چپ غرمی با نشیمن آفت میانین راست مخصوص آفت آفت میانین
بر ششم رسد با آفت چهارم راست اوزی بوی رسد آفت چهارم چپ با صلح کند آفت کوچک
راست سخن از او فصل کنند آفت کوچک چپ با بدت با او جمله دست راست غنیمت با بد دست
چپ ترا که در کف دست غنیمت با کف چپ بر او رسد و بگه دست راست با بد ترا در شود

ایستاده و دو سجده سهو بکند اگر این شک بعد از سجده تین واقع شود یا رجعت
میاید بنا بر چهار رکعت نذر و نشد و سلام گوید و بعد از سلام
دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا کرکعت ایستاده بکند شک کند
دو رسته و چهار و پنج در هر صورت نماز باطل است چنانچه
از سر گرفت مگر اگر این شک بعد از اكمال سجده تین واقع شود که در این
صورت نماز صحیح است و بنیاید بنا بر چهار رکعت نذر و نشد و سلام گوید
و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته و
دو سجده سهو بکند شک کند در میان دو و شش
و نه و شش در هر صورت در هر حالت نماز باطل است مگر اگر
این شک بعد از اكمال سجده تین واقع شود که درین صورت بنا بر
چهار رکعت نذر و سلام دهد و دو سجده سهو بکند و دو رکعت
نماز ایستاده بکند در جمیع صور چون از سلام فارغ شود
چنانچه متوجه نماز احتیاط شود و احتیاط در آنست که بیضاصل بعد از
سلام نماز احتیاط را بجا آورده بنا خیر نیست از دو رکعت
نماز احتیاط اذان و اقامه و سوره نمیشاید بلکه حمد شایسته است و
نیت چنین گفت که دو رکعت نماز احتیاط میبکند نشسته یا ایستاده
یا کرکعت ایستاده برای شکلی که واقع شده در میان رکعت سه
و چهار غلامان مثلا واجب فسرته الی الله لبس تکبیر الاحرام
گوید و بکرتبه سوره حمد شایسته بخواند و رکوع و سجده کرده تشهد
و سلام گوید و کیفیت سجده سهو اینست که سجده کند و بکرتبه این
ذکر در سجده بخواند بسم الله و الله و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین

الطاهرین

الطاهرین بگوید نشسته یا ایستاده یا کرکعت ایستاده یا کرکعت ایستاده یا کرکعت ایستاده
در وقت سجده سهو است که در هر حال اگر در وقت سجده سهو ایستاده باشد یا کرکعت ایستاده یا کرکعت ایستاده
و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا کرکعت ایستاده بکند شک کند
دو رسته و چهار و پنج در هر صورت نماز باطل است چنانچه
از سر گرفت مگر اگر این شک بعد از اكمال سجده تین واقع شود که در این
صورت نماز صحیح است و بنیاید بنا بر چهار رکعت نذر و نشد و سلام گوید
و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته و
دو سجده سهو بکند شک کند در میان دو و شش
و نه و شش در هر صورت در هر حالت نماز باطل است مگر اگر
این شک بعد از اكمال سجده تین واقع شود که درین صورت بنا بر
چهار رکعت نذر و سلام دهد و دو سجده سهو بکند و دو رکعت
نماز ایستاده بکند در جمیع صور چون از سلام فارغ شود
چنانچه متوجه نماز احتیاط شود و احتیاط در آنست که بیضاصل بعد از
سلام نماز احتیاط را بجا آورده بنا خیر نیست از دو رکعت
نماز احتیاط اذان و اقامه و سوره نمیشاید بلکه حمد شایسته است و
نیت چنین گفت که دو رکعت نماز احتیاط میبکند نشسته یا ایستاده
یا کرکعت ایستاده برای شکلی که واقع شده در میان رکعت سه
و چهار غلامان مثلا واجب فسرته الی الله لبس تکبیر الاحرام
گوید و بکرتبه سوره حمد شایسته بخواند و رکوع و سجده کرده تشهد
و سلام گوید و کیفیت سجده سهو اینست که سجده کند و بکرتبه این
ذکر در سجده بخواند بسم الله و الله و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 فاعلم يا بني
 ان الله تعالى قد
 خلقك من نوره
 وخلق لك في قلبه
 نوراً يضيء لك
 سبيل الحق والهدى
 فاستنير به
 ولا تخشع
 والحمد لله رب العالمين

و اگر بعد از بریدن دست در مرتبه اول و دهی کند پای چپ را میبرد تا آن فصل میان قدم و پا باشد
برای او سبکتر از آنکه در مقام اول ایستاد و در این سنین که از آن بزرگترند و اگر در مرتبه سیم
دیده می کنند بعد از بریدن دست و پا در زمان او را میبرد و چنانکه در آن زمان نیز از آن بزرگترند
بروز و در او را میبرد و اگر چنانچه زدی بکار ثابت شود بکریه ثابت شود بکریه و دست راست را میبرد
و در غم چنانچه که در محل خلوت و اشکال است **فصل اول** اگر کسی که در مرتبه اول دیده می کند دست
ناست نداشته باشد مثل آنکه بضمایر یا بجهت دیگر دیده می شود یا در صورتی که در
خلوت است یعنی که در دست چپ را میبرد و در بعضی که در پای چپ را میبرد و بعضی از اینها را
داده اند که بریده با لکین ساق می شود و مسئله خالی را اشکال نیست **فصل دوم** اگر کسی که در
دست راست نشسته باشد و در دست راست را میبرد و بعضی که در پای چپ را میبرد و بعضی از اینها را
قلی و قللی را میبرد و چون از اطمینان گرفته و با عفت عمل او میشود و در دست چپ را میبرد و بعضی از اینها را
پا چپ را میبرد و **فصل سیم** اگر کسی که در دست چپ نشسته باشد و در دست چپ را میبرد و بعضی از اینها را
میبرد و بعضی که در دست چپ نشسته باشد و در دست چپ را میبرد و بعضی از اینها را
نیز از این خلافت **فصل چهارم** اگر کسی که در دست چپ را میبرد و در دست چپ را میبرد و بعضی از اینها را
دست راست ساق می شود و اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و بعضی از اینها را
مشهور است که بعد از بریدن دست سست است که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
فصل پنجم در میان طریق شود و در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
و بعضی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
شعاع از آن دیده و اعتبار ندارد و اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
بیاورد و بعد ثابت میشود و بر اینی را بجهت خود وارد شده است **فصل ششم** در میان سینه یا کمر
از چپ به طریقی است **فصل اول** در صورتی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
آنکه دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را

بوده باشد و در بعضی که دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
شرط است که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
کار کرده با شد که دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
آنکه در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
میبرد و در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
برای آنکه در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
پا چپ را میبرد و در دست چپ را میبرد و او را
و در دست چپ را میبرد و در دست چپ را میبرد و او را
و در دست چپ را میبرد و در دست چپ را میبرد و او را
نیز از این خلافت **فصل چهارم** اگر کسی که در دست چپ را میبرد و در دست چپ را میبرد و او را
دست راست ساق می شود و اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
مشهور است که بعد از بریدن دست سست است که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
فصل پنجم در میان طریق شود و در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
و بعضی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
شعاع از آن دیده و اعتبار ندارد و اگر کسی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
بیاورد و بعد ثابت میشود و بر اینی را بجهت خود وارد شده است **فصل ششم** در میان سینه یا کمر
از چپ به طریقی است **فصل اول** در صورتی که در دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را
آنکه دست راست را میبرد و در دست راست را میبرد و او را

بعد و در میان خانه بعل کند و برون آورده اگر بلور کند تا زمانه سید کند و بعل خدایت بر نکند و پیش
از سید شدن برون نمی آید اما شیطانی که بخورد و شش را غریب و اگر بعل خدایت برون می آید اما شیطانی
یا اگر نافر شود و قتل رخسار کند و شش را غریب و اگر بعل خدایت برون می آید اما شیطانی یا اگر بعل خدایت
بعل کند و رست و نفع شود علی المشهور بین الاشیاء **باب هشتم** اگر کسی شواب یا غول کند و برون خواهد
شد اما برون خواهد کرد و اما برون نماند و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
نای و اما شایان اما لا تهرام و اما برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
باشد و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
عیش و **باب نهم** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
که در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
سنگی باشد مشهور است که در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
شوط کرده اند که از اهل رسد است و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
ضیف باشد که کسی از اهل رسد است و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
و بعضی از مشایخ ناچار آمده اند که برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
بر سبیل مزاح و یا زنی از کار که برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
داخل شود و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
که برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
ندارد و هر چند در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
است چنانکه در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
ظن هلاک باشد بخار کند بنا بر حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
او عمل نمی کند باطن هلاک نداشتند و اما برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
اگر ظن هلاک نداشتند و اما برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
ذاشته باشد بخار برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون

و قاتل و اجبت خواه ظن هلاک نداشتند و خواه نداشتند باشد برون برون برون برون برون برون برون
بهر است از آنکه برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
بیا برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
آن برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
انها که برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
یا برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
علا و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
چوب برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
او را از انشیر برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
ظنا بخورید و یا بخورید و یا بخورید و یا بخورید و یا بخورید و یا بخورید و یا بخورید و یا بخورید
که در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
شده است که برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
نیز برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
بر برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
نیز برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
است و اما برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول** و در حدیث است **اول**
میکنند چنانچه برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
مهر و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون
و برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون برون

با کوهی یا ناه و انداختن کوبید او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
یا ناه حیرت زده را باین آفتاب نشاندند که کوهی یا ناه را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
که موجب حیرت است در زمانهای شریف بکند مانند شمشیر و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب
انتهی و طهارت و وضو و نماز و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
محرم بودن مثل در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
مده و صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
کبریا که می باشد در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
که هر که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
که هر که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
چنین کاری بکند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
ای و لدان را و او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
نوی بر سر پشته ای که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
بدی که داد که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
ای را بر سر پشته ای که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
حد می شود و اینها از منقول است که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
شکاف کند و این در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
صحب منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
شدم اعتدال و اینها از منقول است که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
اگر بخواند یا ناه را و او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه

نکند چنین سخنان بر روی ایشان بگوید و می گوید که او را کنگر می دهند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
که هر که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
صدان را و او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
که هر که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
کنند و او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
ازادی و طهارت و وضو و نماز و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
کنند و او را نیز می کنند و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
سطح و آب و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
مردم و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
علیه السلام و چنانکه بعضی از آنها گفته اند که اگر کسی که در آن ایام با کوهی یا ناه
و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
فصل اول در بیان اقسام قتل است و این که در آن ایام با کوهی یا ناه
فرمانده و منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
می هر که بکشد و منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
اند و منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
برای انجام آن و منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
قبضه قتل است و منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
استیفاء از و در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت
مستحق به نیکو کردن و منقول است که در وقت صبح و در وقت عصر و در وقت ظهر و در وقت غروب و در وقت نماز و در وقت

نفرین طهارت کرده است و غافل و غیور باشد و در برضای حضرت کشتن و خواهد بود و در
 و اگر نداشت که در طهارت کرده است و غیور در اکثر کلمات و او را بپوش می کنند و اگر قصد کشتن
 کرده است طهارت بکشد و اگر قصد کشتن نکرده است و اعتقاد او بر طهارت است او را کشتن
 و الا از روی بیگانه و اگر در طهارت صاحب خطا کرده و رفت و صاحب خطا نظام را باطن و خورد
 سبب هلاک او شد یعنی طهارت را بپایان نرساند و از بعضی کلمات که صورت مشابه دارد **سید** آنکه
 طاعتی بر سر راه کسی بکند و او را بخواهد بطلد و بنیاد از آن بماند خواه بپند و بپند و بپند و بپند
 میگرد و موافق شود و بعضی کلمات را که از آن در اینجا و غایت سبب هلاک او میشود یا قصد قتل داشته
 است حکم قصاص و الا بدین ثابت میشود **سید** آنکه کسی که جراح بر کسی نرساند و جرح دوی نه و اگر
 بر جرح خود بکند و بپند و اگر جرح کاری خود و او را از آنست که جراحات انداخته بود جراح دوی
 توان کشت و اگر جرح کاری خود دوی جرحی یا جرحی شریک شده و او را کشتن است اگر کشته شود
 که جراح کشته شده و او را با کشتن او شده و او را کشتن است و او را کشتن است و او را کشتن است
 جراح اگر قصاص بر آن کرد و آن بپند و اگر کشته شود و او را کشته شود و او را کشته شود
 و اگر نصف دست یا جراح نرساند و بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند
 شود و آن بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند
 صورت خلاصه یعنی قصاص قابل شده اند و بعضی بدین و اگر با قوت بر است و اگر نه و فان
 کشته و با شد و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 شریک و بپند و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 است که قصاص میتوان کرد و بعضی بدین قابل شده اند و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 بدن کسی که او را بکشد یا نافع بر کسی شود تا او را بکشد یا نافع بر کسی شود تا او را بکشد
 بان کشته شود و شریک او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 بر کسی نرساند و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 او را بکشد و نصف دست یا جراح نرساند و بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند

کدر

کند و نصف دست یا جراح نرساند و بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند و او را بپند
 اگر نداشت و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 میگرد و با نافع بر کسی شود تا او را بکشد یا نافع بر کسی شود تا او را بکشد و او را کشته
 او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 داده اند و **سید** آنکه کسی که جراح بر کسی نرساند و جرح دوی نه و اگر کشته شود و او را کشته
 و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 بپند و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 اگر کسی که جراح بر کسی نرساند و جرح دوی نه و اگر کشته شود و او را کشته و او را کشته
 نه و هر چند که او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 شخصی بکشد و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 کند که اگر کسی که جراح بر کسی نرساند و جرح دوی نه و اگر کشته شود و او را کشته و او را کشته
 کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 نگاه میگرد و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 با نافع بر کسی شود تا او را بکشد یا نافع بر کسی شود تا او را بکشد و او را کشته و او را کشته
 قصاص عینا شود و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 یا نافع بر کسی شود تا او را بکشد یا نافع بر کسی شود تا او را بکشد و او را کشته و او را کشته
 و این یکی موضوع است که سبب قصاص است و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 و غیره و بپند و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 نیست و این یکی موضوع است که سبب قصاص است و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 حسب حق میگرد و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 میگرد و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته
 تقریر و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته و او را کشته

و قاتل قتل میاید و بپند
 مقبول و بپند و بپند
 اقرار و بپند و بپند

در سینه شمال در دو وایت دیگر
وارد شده است که از زمان
او میگیرند

داد و آگشته شود و اینست که می شنوند بعضی شرط پیدا اند و می بینند بعضی را معتبر نباشد
 پس اگر دعوی کند که میباید غلامان من را بفرماید که کشتار است و مندا نمی بکشد است یا
 بخطا غنیمت خود دعوی او را و بعضی گفتند می شنوند و می بینند که اگر چنین ثابت شود و اگر ورنه
 این که میباید کشتار است اتفاق اندام که هر یک را داشته اند بعضی گفتند می شنوند بعضی گفتند این را
 امر بصلح بکنند بر عقلای اندیش و همچنین مخالفت در آنکه اگر دعوی کند که میباید غلامان من را بفرماید
 یا یکی از این دو نفر کشته بعضی فرمودند دعوی او را باطل است و بعضی گفتند می شنوند می توانیم بر کراهت حد
 و اگر که اندک از این که خواهان نیز بجل کلام بدیده می شنوند بزرگ آنکه اگر قبول شود او ثابت می شود بر
 هر یک و اگر بر کرد و دو بارش دعوی یکی مخصوص بکند تمام خواهد بود و چنانچه از آن الله ذکر خواهد شد
 و شرط دیگر آنست که دعوی او مستحق بر تناقض نباشد پس از آنکه اگر دعوی کند که میباید بر شما بیایم
 کشتار است پس دعوی کند که عمر شما را می آید اول کشتار است پس از آنکه می بیند که خود است مشهور و دعوی
 اول دوم و سوم صحیح است و بعضی گفتند اگر دویم بقدری او کند و او می بیند کشتار می شنوند
 اگر او از سبب کشته شود و او بر کرد و بعضی او را اول بعضی گفتند می شنوند و اگر هر دو اقرار کنند بعضی گفتند
 باید که او اوصاف کشته را بر او می شود و بعضی اخطا داده اند که اصلا از هر دو خطا می شود و هر یک
 نصفه است تا لازم می شود و اگر دعوی می کند بعد از آن بر کرد و دیگری شبیه می بود یا خاطا بر مشهور است
 کسموع است هر یک را یا اثبات کند **مقتضی** و هم در آنچه دعوی قتل یا ثابت می شود و آن سحر است
 اول اقرار قاتل یا نکر کشته است او را و اگر قاتل را اعتقاد داشت که یکبار با قاتل را کشت و بعضی گفته اند که
 بعد از تبه ثابت می شود و شرط است که اقرار کننده با قاتل و غافل بخند و آزاد باشد پس اگر قاتل یا غافل
 دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر کسی می بیند که اقرار کند اعتبار ندارد و اگر کینه اقرار کند اعتبار ندارد
 چون انا با و غافل و اگر انا نیز صدقین کند ثابت می شود و اگر انا اقرار کن یعنی که موجب قتل است
 حق بنده اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بامری چند که موجب است یا نیست می شنوند و هر چند به اقرار نکند
 تلقی می کند بر وجه بنده موافق می شود و اگر سقیمه که او را بعد از اصابه کند یا کسی که قرض بسیار می بیند
 که ذکر داده اند از اموال او باشد و اگر کسی را او را سر کرده باشد از مقتضی دعوی او اقرار و اقرار قاتل

فصل في معرفة احوال
البلاد وحوادثها
وغير ذلك مما
يحتاج اليه
الدارين

[illegible]

قصه

[illegible]

بکند و بعضی است قابل شده اند بعضی مولف چند روایت قابل شده اند که در این مورد نظر است که در بعضی
چهارم اگر باقی دندان باقی بماند که بعضی است دندان شیر نداشته باشد و باقی باقی است که بعضی است
و لیکن اگر اصل دندان در وقت کوفت کردن کار دندان عوض شود و اگر دندان تاخیر بکند و صاحب دندان
تا آنکه برود یا باس حاصل شود که غیر و بدلیل کوفت کردن دندان و بعضی است که در بعضی است که باس دندان
معنی کشف دندان است ثابت میشود و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
که در صورتی که صاحب دندان از آن غایب است که باقی باشد و داده است و اگر معیوب برود یا در عصب
میگردد که دندان جایگزین دندان اصلی را برود که بعضی است که دندان برود و بعضی است که دندان برود
شرط است که دندان از صاحب دندان کوفت کردن دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
چهارم و بعضی است که صاحب دندان در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
دست است که دندان برود که در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
صاحب دندان در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
نقص است که دندان برود که در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
بجای کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
و باید دید که در این مورد است **مطلب اول** در بیان احکام که باقی است دندان چند فصل است **فصل اول**
در بیان مقدار ویت و احکام که باقی است دندان در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند
قابل است دانستن که دندان برود و بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
باقی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
شوند و در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
عصبی دندان و در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
قابل از دندان است که قابل از دندان است که قابل از دندان است که قابل از دندان است که قابل از دندان است

کامیاب و بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
ماده دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
بدلیل مقدار ویت که در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
ماده دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
سال داده میشود و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
بجای کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
ماده دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
بجای کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
و بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
داده میشود و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
خواهد شد و دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
شد و اگر کسی دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
ثلث است و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
این حکم دارد و اگر کسی دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
مقدور است و اگر کسی دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
قابل شده اند که اضافی باقی بماند و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
و بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
موفق میشود و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
و بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود یا در بعضی است که دندان برود
چهار دندان در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
که دندان را در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
بشود و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد
تجلی شده و در وقت کوفت کردن دندان باقی باشد یا غایب کند و بعضی است که باقی باشد

بشایع باشد ایضا نکند و غیر اینها هیچ کند نکند یا اگر نه تمام در دریا ظاهر شود و ظاهر کرد تا آب شده و
اینکه اگر کسی تلف شود یا بجزر شود ضامن است علی المشهور **مهر** مشهور میان علمای اصول و فقه
است که طایفه است یا در آن در اسلام از آن ضامن کردن و همچنین چنانچه از دیوار یا بر دیوار کردن و بجزر
و در آنجا ضامن طایفه است که در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
است که حضرت صاحب الامر علیه السلام که ظاهر شود و اینها از آن ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
که طایفه است که اگر ضامن کسی یا بجزر کرد یا بجزر کرد یا بجزر کرد یا بجزر کرد یا بجزر کرد یا بجزر کرد
بودن صاحب طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
از ضامن خود و بنابر همان که اگر طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
ضامن است و اگر همه طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
و نسبت به ضامن نیست و نسبت به ضامن است **مهر** اگر کسی در بعضی ضامن طایفه است
او بر او زد و او را با ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
ملک خود یا در زمین یا در مباحی از شیء بر او زد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
یا اگر ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
بر او زد و او را با ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
یا کسی از آن طایفه زد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
او ضامن نیست و اگر او را با ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
یا بجزر کرد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
تلف شود یا مال کسی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر اینها را در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
الاضامن است و نسبت به ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
و نسبت به ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است

نادر اگر شتر بیست شود یا حیوانی سرکش عوزی شود یا سگ زنده باشد یا بیدار باشد یا
یا فطنت آنها بکند و اگر بکند چنانچه آنها را با مال و موقوفه ضامن است و اگر نه با مال و موقوفه ضامن است
و فقهی در مخالفت آنها کرده باشد ضامن نیست و اگر آنها بر کسی حمله کند و او بری و در بعضی ضامن
چیزی با آنها بر ضامن نیست و اگر از چیزی دفع بکند یا ضامن است و اگر نه بر کسی ضامن نیست
ضامن نیست اما گفته اند اگر ضامن بر مال و موقوفه ضامن است و اگر نه بر کسی ضامن نیست
و اگر بکشد یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
نیست و اگر حیوان صاحب طایفه از او بکشد یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
معبر ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
کادی خر یا گاو یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
و اگر از حیوان ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
و اگر از گاو یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
گاو ضامن است که باطنی و بعضی گاو یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
گفته صاحب طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
گاو ضامن نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و بعضی گاو یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
که برای کسی از آن طایفه زد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
صاحب طایفه است و اگر بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند یا بجزر کند
داخل شده است ضامن نیست و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
تیم دارد **اول** انکه صاحب طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
کند و نسبت به ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
ایستاده باشد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
باشد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است
باشد و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است و در بعضی ضامن طایفه است

از نه بار دم دهد و یا نه سبب جانی که میماند برای کسی است که از زور داشت بلکه نفس و یا باطن
می شود که کسی جزوی در راه بگذارد که در نیم کند جانی که بکند بر اوست **سهم** آنکه از بار یکدیگر با
و شخصی بگوید یا غایب سوار شود و اگر حاضر میماند باشد و تمام مثل نباشد و اگر حاضر
باشد و سوار باشد که حاضر میماند است سواره و اگر سوار نیست و آتیه سوار را بنده است
و آتیه سوار نیست و اگر سوار باشد یا سوار نباشد یا سوار نباشد یا سوار نباشد
شخصی غلام خود را سواره آید که از غلام تا بالغ باشد چنانچه آتیه را ثبات و اگر بالغ باشد چنانچه
برنده و آتیه شود و غلامی نیست غلام میگوید و بعضی گفته اند که اگر بر حقت معلوم شده است بر عکس است
و اگر حاضر است یا غایب باشد است که گفته اند و میگویند و بعضی گفته اند که از بار یکدیگر با
میگوید و بعضی گفته اند که از بار یکدیگر با میگوید و بعضی گفته اند که از بار یکدیگر با
بگوید که باشد و آن نیز چنانچه است **سهم** آنکه حاضر میماند و سبب را یکدیگر میگویند و غایب
مثلاً اگر کسی خالی بکند و کسی شخصی بنده اند یا یکی شخصی را بکند و دارد و دیگری را بکند
و امثال اینها که در مواضع بنابر اشیای تراست و کامی تراست و کامی باغبانان و اشیای سبب لغز
شود مثلاً اگر کسی خالی میفرستد و میگوید یا بر سبب یا بر سبب یا بر سبب یا بر سبب یا بر سبب یا بر سبب
هست و بعضی بر کسی بنده و یا سبب را بخواهد افزود و یا سبب را بخواهد افزود و یا سبب را بخواهد افزود
است و درین باب فرضها در پیش گذشت و کامی تراست و کامی باغبانان و اشیای سبب لغز
بر سبب که گذاشته و دیگری خالی که اول یا پیش بکنند آمد و بعد از آن بخواهد افزود و چون اول است
سبب بنده اگر گفته اند که از مواضع است و درین مقام متغایر و غنی که مثل بنده است و او کسی که
بعضی کوهی که میگوید که در آن بخت و سکار کنند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که در زمان حضرت امام موسی علیه السلام چهار نفر بنده بودند و درین باب
بود یکی یا پیش ازین و از آن دیگری چنانکه و گرفت و او نیز سبب و هر چهار بگوید از آن دادند
و شیوا را از اهلان که در خدمت امیر بایان حکم کرد که اول طعم شیرین بود که سبب لغز و خود که
اول است و سبب لغز دوم بنده و سوار دوم و غلامی است و سبب لغز سوم بنده و سوار سوم بنده و سوار سوم بنده

بود و چهارم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
و آنکه بعضی بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
بودند باید که در اول بخت و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
یکدیگر تمام عمل را در سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
تحقیق اند که امیر و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
دانات اعضا است و نه بار و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
از شل است یعنی درین سبب که اگر این شخص بنده باشد سبب از بنده است چه مقدار فقر در وقت آن
هم در سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
که میشود و در اینجا ده بار و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
و غالب است که این در او می توانست و در هر دو یک است و در هر یک نصف مانند چنانچه
و با و آنچه در او می توانست که در زبان در زبان است و در هر یک از آن الله تعالی بکند و در هر یک
سهم و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
شود و در سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده و سوار دوم بنده
اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
مثلاً از آن لازم میشود و بعضی گفته اند که بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
شده است در باب کسی که میگوید که بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
در زمان مسلمانی که معلوم شود که بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
میگوید که بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است
است و در این باب بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است و اگر بنده تمام دیت است

خلاف ظاهر شود علی بن خاوند کرد و اگر صفتی سر یا ریش مویش از آن که در آن صفت با کار بر غیر می کند
نسبت به بن می کند و در صورتی که بر آنها اثر کند که در هر دو و یا نصف اثر است و در هر یک و نسبت
اشق حله بر وید خواهر وید و صحتی که در میان یک و صحتی که در میان دو و صحتی که در میان سه
است و در هر یک نصف است و بعضی که در میان سه و در میان دو و یا در میان یک است **صبر** در صورتی که
اگر از آنکه در میان سه و یا در میان دو و یا در میان یک است و تمام است و بعضی که در میان
چشم صفتان و اگر بر وید اثر است و بعضی که در میان سه و بر وید و در میان دو و یا در میان یک
و یک و در میان دو و یا در میان یک است و اگر موجب بعضی باشد از اثر خواهد بود **ماده** که در هر دو
تمام است و بعضی که در هر یک صفت است و بقا و نسبت میان دیده اهل و صحت و یک و
و غیر آن و در یک چشم یا خلاف آن است اگر که در آن که یک یا هر دو چشم را قطع کند تمام است و بعضی که
لازم میشود و در هر چشم صفتان و در هر یک و در میان و بعضی که در میان یک یا دو و یا در میان یک
و در هر یک یک یا بین یک و یک یا در میان یک یا دو و یا در میان یک است و در هر یک یک یا بین
نصف است و در هر چشم صفتان و در هر یک و در میان است و در هر یک و در میان است و در هر یک
سدر است انسان که میشود و هر که اندر بر روی کره از آن که سر و در هر یک از آن که در هر یک
بانی با بر و در هر یک مستند و صحتی نیست و اگر در مجموع تمام است و در هر یک که در هر یک
تو هر یک مقدار ثابت شود اما کسی از آنها ندیده ام که با بقول قابل باشد و اگر کسی چشمی که
که یک چشم داشته باشد که در تمام است و بعضی که در میان است و اگر چشمی که در میان است و
با باقی است که در هر یک باشد و اگر کسی که در هر یک باشد و در هر یک باشد و در هر یک باشد
بخشیدند باشد مثل و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و اگر که در هر یک که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
ثلث است و در هر یک که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
چشم را قطع کند اما استخوان را از آن که استخوان چشمی که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
نیاید و فاسد شود و از تمام است و لازم میشود و اگر درست شود و بعضی که در هر یک و در هر یک و در هر یک

میدهد و اگر شایسته باشد و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
ثلث است و در هر یک که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
بعضی که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و یا در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
بر از هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
که از هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
باشد از هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و یا در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و یا در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
نکند و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
حدیث دیگر دارد شده است که کسی که بینی کسی را ببرد و در هر یک و در هر یک و در هر یک
بعضی که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
هر دو و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
کوش از طریق خود خواه کوش شود و خواه که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و نسبت به صاحبان چشم کوش افشش و لایحه میکنند و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
بر در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
شدن که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
ماده و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
هر یک از آنها خلل است و بعضی که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک

که کشیدن یک گوش کوشیده است قیاس کوشن بر امتحان میکند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده
است که گوش معیوب را بکوشی بدند و گوش صحیح را باز بگذارند و یکی در برابر روی حرکت میدهد
میکنند و بشنوند تا جایی که بگوید شنیدم انصاع را شنیدند پس از آن دست هر دو را بر روی گوش میگذارند
شنیدم نشان میکنند و همچنین از آنجا است و چنانچه کوشاوی است هر معلوم میشود که راست است
بگذاران گوش صحیح را بکوشی بدند و گوش معیوب را بکشاید و از چاه طرف باز امتحان میکنند که گوش راست
و کوشش صحیح است این تفاوت را نسبت مجموع ملاحظه میکنند که کوشش و ان نسبت از دست یک
گوش میگیرند و روایت طرف با امتحان قیاس نیز وارد شده است و این قول اقوی میباشد زیرا که با شنیدن
که گوش راست بیشتر از چنان تفاوت پیدا داشته باشد و باید که از امتحان را در وقتی بکند که با شنیدن
هر افعالی باشد زیرا که در روز نایب شنیدن انصاع و تفاوت میباشند اگر گوش کسی را بدین روش
برطرف شود و در دست لازم میشود در گوش و در دست در یک گوش بر طرف شدن چنانچه
است که چنانچه هر دو چشم بر طرف شود تمام در آن جهت لازم میشود و اگر از یک چشم بر طرف شود نصف است
و قصاص بقول عقاد از اناطای جاذب ثابت میشود و دست بکشد یکبار و در روز نیز ثابت میشود و اگر چنانچه
کشد اندک اگر اهل غیرت نکند که او را بخوابد و بگوید که کشت چنانچه اما در معلوم نیست
و دست میگیرند و از آن میگیرند و در دست معتبر وارد شده است که کمال انظار میرسد و بعد از آن کمال
بر کشت و دست میگیرند و بعد از آن بر کشت و دست را بر کشت و بعد از آن بر کشت و دست را بر کشت و بعد از آن
کمی بزم قیاس ثابت میشود و کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت
اختیار و بعد از آن از گوشش باز میماند و در هر غیرند است میگوید که گوش که چنانکه باید و به اثر چنان
کوشیده است امتحان میکند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که در بدنه معلوم نشود و بدنه
صحیح را باز میگذارند و چشم را با دست میگیرند و در بدنه تا آنجا که اگر بگویند چشم را بزم
نشان میکنند که گوش راست است کوشش و گوش راست است میگوید که در بدنه چنانچه
امتحان میکند تا موقوف اید چشم چشم را بزم و چشم را بزم و چشم را بزم و چشم را بزم و چشم را بزم
اگر و این باید که با تفاوت متفاوت میگیرند که اگر نصف متفاوت تفاوت کرده است نصف

دست یک چشم را که در دست آدمی است میگیرند و در روایت طرف با این امتحان قیاس نیز وارد شده است
که چشم میباید بر شش چشم اگر نصف کوشیده است سر چشم میدهد و اگر ثلث کوشیده است دو چشم
میدهند و همچنین با این نسبت و این قول اقوی و احوط است چنانچه شیخ در نهایی و صاحب طبع جمع
نیز نقل کرده اند و اگر دعوی فقر در بدنه بکند نظر باید که مهم است و اگر دعوی که کوشش امتحان کنند
و دعوی اکثر چشمها را در دست بگذارند و در بدنه از زمین همواره دعوی همان میکنند و در روز
در زمین فاهول را اوقات و چنانچه مختلف نشود و اگر بدنه کسی را بکند دعوی کند که چشمش کور بود و
چیزی نمیدید و اگر چشمش روشن بود بعضی گفتند چشم را بزم کنند است و بعضی گفتند در چشم
شده است بر طرف شد و قوت قوت شام است و در آن نیز تمام دست است اگر دعوی کند که
شامش بر طرف شده است و معلوم نباشد یا حصول قوت بر آن یا از قیاس میشود و در دست
خبر را بر این مبنی و حکم انصاع که کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت
پس بر طرف باید و اثر نباید و رخ میگوید و الا سبب قیاس میکنند و این اگر قیاس چشم چنانچه در کمال
شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که شامش کوشیده است و در بدنه بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت
بقیاس ثابت شود و نقد بر شش با نسبت کمال شامش را برای کوشش کرده اند و احوط است که در کشت
او را بدین روش شامش نیز بر طرف شود پیش از شوت و در دست لازم میشود بر طرف شدن تا بقدر
و اگر کشتند تمام دست ثابت میشود و شوتش بقیاس است و همچنین نقشش گفتند شامش را بزم شود
و نقد بر شش کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت و دست را بر کشت
مستحق نشود و گفتند دست لازم میشود و اگر حرکت زبان نیز بر طرف شود و در ثلث شامش میشود و اگر کشت
بکند کلام را مطلقا نوانها شد گفتند دست لازم میشود اگر ثابت با عین شود که
جملع تواند کرد یا در وقت جماع از آن منی شود دست لازم است و همچنین گفتند که اگر در بدنه کوشش
بر طرف شود دست لازم میشود و اگر چنانچه کند که راه نوانها شد دست لازم است اگر لذت جماع
بر طرف شود کجای کند و لذت نباید با طعام خورد و لذت نباید در هر یک بعضی دست کشتند و بعضی
آنرا گفتند که گفتند که اگر کسی چنانچه بر شش کند که شامش را بزم و کشت و دست را بزم و کشت و دست را بزم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين



الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

